

هرچند برای دل خودم و بیتا می‌نوشتیم اما قلم را که زمین گذاشتیم به وجد آمدم که بالاخره توانسته‌بودم حال آن روزهایم را به اشتراک بگذارم و پیوند عمیق معنویم با همه‌ی گذشتگان و آیندگان خانه‌ی رسولیان را جشن بگیرم.

گویا مرا عهدی بود نانوشته، با همه‌ی شگفتی‌هایی که تجربه‌کردم، تا آنها را با بی‌قراران بسیاری سهیم شوم. هجده‌ساله‌هایی در گذشته و آینده که سرگشته‌ی چنان کوچهای می‌شوند، برادر بزرگ‌هایی که انتخاب رشته می‌کنند، پدر و مادرهایی که فرصت طلایی اول نشدن و خودبودن را به عزیزانشان هدیه می‌دهند و از همه مهمتر مدرّسان صبور و جویای راز معماری که شاگردانشان را منزل به منزل، تا رسیدن به خود حقیقی‌شان همراهی می‌کنند؛ با نوشتن این کتاب، حس کردم که قدم در وادی بی‌پایان وفای به این عهد نهاده‌ام و از این بابت خدا را شاکرم.

سر تسلیم و سپاس به آستان آن نیروی یگانه فرود می‌آورم که همواره بموقع، مهر نورها و قهر ظلمتها را بر زندگیم ارزانی داشته و ناامیدی از نابلدی‌ها، اهمال‌ها و گیجی‌هایم در نظر پاک خطاپوشش راهی ندارد.

استادان بزرگوارم دکتر محمود رازجویان و دکتر هادی ندیمی با نگاشتن نظر لطف خود در مورد این کتاب، مرا بیش از پیش، وامدار حضور و عنایت مشفقانه خویش نمودند.

از استاد نازنینم دکتر الهام‌بخش که زحمت ویراستاری کتاب را کشیدند فروتنانه سپاسگزارم.

از دوست خوبم خانم شعری اولیا که تصاویر کتاب را بسیار هماهنگ با فضای ذهنی من نقش زدند و رفیق مهربانم خانم مهرنوش کیانپور که از آن‌سوی این کره‌ی خاکی طرح جلد کتاب را طراحی کردند ممنونم.

بی‌شک، خانواده‌ام و همچنین بسیاری از رسولیانی‌های عزیز، مستقیم یا غیرمستقیم بر رویدادهای ذکر شده تأثیرگذار بوده‌اند. از همه‌ی آنها (بخصوص همکلاسی‌هایم، ورودی‌های مهر هفتادوسه‌ی دانشکده) برای هر لحظه‌ای که با بودن یا نبودن خود، مرا در تجربه‌ی بخشی از خاطراتم یاری رسانده‌اند، متشکرم.